

برابری یا دروغ بزرگ؟

در اعلامیه استقلال امریکا میخوانیم:

تمام انسان ها برابر آفریده شده اند، آفریدگارشان حقوق سلبناشدنی معینی به آن ها اعطا کرده است از جمله: حق زنده گی، آزادی، و جستجوی خوشبختی.

آیا واقعاً همه انسان ها برابر آفریده شده اند؟ و یا این هم یک دروغ بزرگ است، همانگونه که چینیایی ها خدای ادیان توحیدی را "دروغ بزرگ" مینامیدند؟ شاید هم یکی از بزرگترین دروغ های که انسان ها تا به حال توانسته اند بیافرینند. برابری، آزادی، و حقوق بشر، خدایان و شاید هم زن خدایان دنیای مدرن میباشند. افیون جدیدی که جانشین افیون کهنه و سنتی شده است. و یا هم همان افیون کهنه با بسته بندی جدید، جذاب و یا به گفته غربی ها سگسی تا انسان مدرن را به وجد و خلسه بیاورد و در آسمان هفتم نگه بدارد. وسیله جدیدی برای دست یابی پاپ ها، خاخام ها و امام های دنیای مدرن، به اهداف اقتصادی، سیاسی و نشاندن عطش قدرت خواهی شان.

از دیر گاهی، شاید از همان زمانیکه از بالا و پائین و از چپ و راست این نغمه دلنواز به گوشم پف شده است با خود در زد و خورد بوده ام تا این دروغ بزرگ را به مثابه یک حقیقت بزرگ بر خود بقبولانم و همچون زهری در گلوی ذهنم فرو ببرم، اما متأسفانه و شاید هم خوشبختانه موفق نشده ام. اما اینکه آیا امریکایی ها خود هم به این دروغ عقیده دارند پرسش دیگر است.

یک تفنگدار بیمار امریکایی شانزده تن غیر نظامی افغان را، به شمول نه کودک، در خانه هایشان با ضرب گلوله به قتل رسانید. گفته میشود: ممکن است این مرد زیر فشار سترس دست به این عمل زده باشد. اما به گفته مقامات افغان قبل از آنکه آنها تحقیقات خود را در این مورد به پایان برسانند تا بدانند که آیا واقعاً این مرد مغز بیماری را در جمجمه خود حمل میکرد، آنچنان که ادعا شده است و یا اینکه هنر دیگری در کار بوده است، این مغز بیمار را به سرزمین آبی اش انتقال دادند. به سرزمین برابری، حقوق بشر و دموکراسی. طبعاً به این منظور که در آنجا با او به صورت برابر با دیگر امریکایی ها برخورد صورت بگیرد، چون کودک افغان را نمی شود با شهروندان معمولی امریکایی برابر آفریده شده یکسان و برابر شمرد، چه رسد به آنکه او را به یک نظامی تفنگزن بشود مقایسه کرد.

آنها فقیراند، گرسنه اند، نه چیزی برای خوردن دارند و نه هم آینده ی برای زیستن، پس زنده بودن یا مردن برایشان چندان تفاوتی نمیکند. ممکن است این جملات را موقع انتقال قاتل مذکور با لبخند و تمسخر با یکدیگر گفته باشند. این را که تفنگداران امریکایی که برای شکار انسان تربیه شده اند در کشور دیگری نباید تحت پیگرد قرار بگیرند و یا محاکمه شوند همه میدانند، اما اینکه آنها هیچ نوع احترامی به کشته شده گان، خانواده هایشان و یا مقامات افغانی از خود نشان ندادند جای بس تأسف و تأثر میباشد.

نیروی های نظامی امریکا ها این صلاحیت الهی را برای خود داده اند تا در ده سال گذشته هزاران شهروند افغان را - اگر که آنها را به عنوان شهروند بپذیرند نه به عنوان حیوان - بدون هر گونه روند قانونی از دهکده های شان بر بایند و در جزیره ی در آنطرف کره زمین بفرستند. حتی از کشور

های اررپایی هم افرادی را که تابعیت این کشور ها را داشته اند بصورت قانونی ویا هم مانند دزدان آسمانی ربوده اند و با خود به آن طرف اقیانوس ها برده اند. اما با یک تفنگدار امریکایی که برای رفع خسته گی و یا زدودن فشار سترس از مغز بیمارخود زنده گی شانزده انسان را در مدت چند ساعتی میگیرد، مانند یک فرد مقدس رفتار میشود. کاملاً قابل درک میباشد، چرا که قانون امریکا نباید زیر پا گذاشته شود، نه توسط خودشان و نه هم توسط غیر امریکایی. مرگ شانزده نفر ویا هم صد و شصت نفر، تفاوتی چندانی برایشان ندارد چون قانون امریکا بالاتر از هر چیز دیگری میباشد.

افغانها و دموکراسی به دو قطب مقناطیس شباهت دارند که یکدیگر خود را دفع میکنند. افغانستان هنوز به آن پخته گی فرهنگی نرسیده است تا دموکراسی و حکومت قانون را بتواند هضم نماید. این کشور سرزمین ایست متشکل ازقبایلی که هنوز بویی از دموکراسی و حقوق بشر به مشامشان نرسیده است. اینها ادعا هایی اند که در چند سال اخیر به کرات شنیده شده اند. به ویژه در سه سال قبل پس از آن که در اثر استراتیژی های غلط و سطحی امریکا وناتو وضع امنیتی در این کشور به وخامت گرائیده بود، همه گی پیکان ملامت و سرزنش به به طرف افغان ها و افغانستان دور داده بودند.

برای چند لحظه میپذیریم که این ادعا ها همه درستاند. آیا آنچه را که افغانستان و افغانها کم دارند یا هیچ ندارند تا باید بیاموزند، همین رفتار اهانت آمیز مقامات امریکایی در برابر قربانیان این حادثه میباشد؟ آیا همینگونه رفتار زشت در برابر قربانیان، و احترام و پابندی به قوانین خویشاست که افغانها باید یاد بگیرند تا مستعد داشتن حکومت قانون و آماده پذیرفتن دموکراسی شوند؟

آیا مقامات امریکایی این جملات ریچارد رورتی فیلسوف امریکایی را نخوانده اند که میگوید: بسیار بهتر میبود اگرما امریکایی ها به جای بردن و تحمیل کردن ارزش های خود بالای دیگران طوری رفتار میکردیم وچنان خود را به جهان معرفی میکردیم تا این ارزش ها مورد پسند آنها قرار میگرفتند و خود به خواست خود این ارزش ها را از ما نسخه برداری میکردند؟

و در اخیر گمان نیمکنم تا این برخورد دوگانه اخلاقی جهان غرب و به ویژه امریکا بر طرف نشود، جهان آینده ی را برای ما پیشکش کند که به طرف ما آبخند بزند.